

جایگاه امام خمینی (س) در میان فقهای حکمران

محمد جعفری هرندی^۱

چکیده: فقهای امامیه همانند امامان معصوم علیهم السلام کمتر فرصت یافته‌اند تا زمام حکومت و اداره جامعه اسلامی را به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به دست گیرند. با این همه گاه فرصتی فراهم گشته که فقیهانی بتوانند امور حکومتی را عهده‌دار شوند. شاید بتوان از میان فقهای امامیه که تعدادشان فراوان است از چهار فقیه بزرگ و صاحب‌نام و نظر یاد کرد که به نحو یادشده با حکومت در ارتباط بوده و عهده‌دار مناصب اداری مصطلح در آن زمان شده و یا در تدوین قوانین و در نهادینه کردن حکومت اسلامی زمان خود رسماً دخالت داشته‌اند و این فقیهان در میان متقدمان و هنگام برپا بودن خلافت اسلامی و در دوره‌ای که رژیم سلطنتی بر جامعه شیعه مسلط بوده به سر می‌برده‌اند و در این نوشتار به شخصیت و نوع کار هر یک به ترتیب تاریخ زندگی‌شان اشارت خواهد رفت و سرانجام به غرض عمده که تبیین جایگاه امام خمینی بین این دسته از فقیهان جایگاه ممتاز ایشان پرداخته خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: فقه، حکومت، اجرا، احکام، جائز، تشکیل.

۱. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (س)، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرری، تهران، ایران.
E-mail: harandi_lawyer@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۵/۱۶

پژوهشنامه متین/سال بیست و دوم/شماره هشتاد و هشت/ پاییز ۱۳۹۹/ صص ۱۵-۱

مقدمه

فقه‌های امامیه همانند امامان معصوم علیهم‌السلام کمتر فرصت یافته‌اند تا زمام حکومت و اداره جامعه اسلامی را به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به دست گیرند و همواره به تبعیت از پیشوایان شیعه در موضع انتقاد - آن‌هم انتقاد اصولی و مبتنی بر مبانی شرعی - قرار می‌گرفتند و از همین دیدگاه اصطلاح «حکومت جائز» و «حکومت عادل» برخاسته است و این فقیهان در عمل و بیشتر در نظریات فقهی همکاری با حاکمان جائز را نکوهیده و جزء مکاسب محرمه محسوب داشته‌اند.

با این همه گاه فرصتی فراهم گشته که فقیهانی بتوانند امور حکومتی را عهده‌دار گشته و حاکمان را به رعایت موازین شرعی تشویقی نمایند گرچه چنین فرصتی بسیار کم و به ندرت اتفاق افتاده است.

در چنین شرایط نادر گروهی از فقیهان با اغتمام فرصت، برای حفظ حوزه شریعت اسلامی و مذهب تشیع، اقداماتی از طریق حکومت‌های وقت انجام داده، ولی این اقدامات را نمی‌توان در زیر عنوان «اعمال حاکمیت» تلقی نمود.

از سویی فقیهانی بوده‌اند که در امور حکومتی دخالت نداشته ولی تأثیری بیش از آنچه بتوان ترویج یا دخالت نامید داشته‌اند؛ با وجود این نمی‌توان آنان را حکمران دانست.

به عنوان نمونه می‌توان از مرحوم آخوند خراسانی و دو مجتهد همسوی او در تأیید نهضت مشروطیت و در مقابل از مرحوم شیخ فضل‌الله نوری نام برد که آراء خاصی در خصوص مشروطه مشروعه داشت.

این گروه از فقیهان را نمی‌توان در فهرست «فقیهان حکمران» قرار داد؛ زیرا ایشان نه در نهادهای حکومتی دست داشته و نه در رأس حاکمیت جامعه اسلامی قرار گرفته‌اند، هر چند در امور حکومتی تأثیر به سزایی داشته تا جایی که فتاوی‌ای آنها به استقرار نوعی حکومت منجر گشته ولی خود در اجرائیات و یا تدوین قوانین چنین حکومتی ورود نکرده‌اند.

در حالی که غرض از فقیهان حکمران فقیهانی هستند که یا حکومتی را تأسیس کرده و خود در رأس آن قرار گرفته‌اند و یا آن که در نهادهای حکومتی - چه در تدوین قوانین و چه در اجرا - دخالت داشته‌اند.

شاید بتوان از میان فقه‌های امامیه که تعدادشان فراوان است از چهار فقیه بزرگ و صاحب‌نام و نظر یاد کرد که به نحو یاد شده با حکومت در ارتباط بوده و عهده‌دار مناصب اداری مصطلح در آن زمان شده و یا در تدوین قوانین و در نهادهای حکومت اسلامی زمان خود رسماً

دخالت داشته‌اند و در این نوشتار به شخصیت و نوع کار هریک به ترتیب تاریخ زندگی‌شان اشارت خواهد رفت و غرض عمده آن است که جایگاه امام خمینی بین این دسته از فقیهان روشن گردد.

فقیهان دارای مناسب حکومتی

سید مرتضی

به لحاظ زمانی اولین فقیهی که دارای مرجعیت تام برای شیعیان در زمان خود بوده و به نحوی مؤثر در مسائل حکومتی دخالت نموده است، سید مرتضی؛ معروف به «شریف» و «علم الهدی» است. سید مرتضی فقیهی ادیب و متکلمی باهوش و ذکاوت بود و پس از شیخ مفید زعامت شیعه در بغداد و عراق عرب به او رسید. وی با داشتن اطلاعات کافی در زبان و ادبیات عرب و فقه و کلام و ثروت فراوان توانست نفوذ قابل توجهی در جامعه آن روز به دست آورد و فضلا و دانشمندان بسیاری را گرد خود جمع کند که این دانشمندان از گروه‌های مختلف اسلامی و حتی غیرمسلمان نیز بوده‌اند.

وی معاصر با چهارخلیفه عباسی با القاب: المطیع، الطائع، القادر و القائم بود و از سوی خلیفه القادر بالله به نقابت طالبین (فرزندان ابوطالب)، امارت حج، ولایت مظالم (دادستان و قاضی القضاة = رئیس قوه قضاییه و وزیر دادگستری) منصوب شد (سید مرتضی ۱۳۹۰: مقدمه ۴۵) و همه این مسئولیت‌ها را پذیرفت و بدان عمل کرد.

او اولین کسی است که با القابم بالله بیعت کرد. نیز قصیده‌ای در رثای پدرش القادر و تهنیت وی بر خلافت سرود.

پرواضح است که تصدی چنین اموری مستلزم همکاری لازم با دستگاه حکومتی بوده است. ولی برابر موازین حاکم در جامعه آن روزگار، فقیه یادشده عمل می‌کرده و لذا پیروان هر یک از مذاهب فقهی در عمل به احکام مذهب خویش آزاد بوده و از حمایت سید مرتضی در حدی که مرتبط به مناصب مزبور می‌شده برخوردار می‌شدند.

افزون بر این‌ها سید مرتضی بر جنازه خلیفه متوفی نماز میت گذاشت و جالب آنکه به جای چهار تکبیر که اهل سنت در نماز میت می‌گویند، پنج تکبیر بنا بر فقه امامیه گفت.

سید مرتضی نه تنها مناصب یادشده را عهده‌دار بود بلکه در منازعاتی که میان سیاستمداران و نظامیان رخ می‌داد میانجیگری کرده و یا به گروهی که مورد تعدی و تجاوز قرار می‌گرفتند پناه می‌داد (سید مرتضی ۱۳۹۰: مقدمه ۴۵-۴۲) قابل ذکر است که چنین موقعیتی برای این عالم تا

حد زیادی جنبه خانوادگی داشت و پیش از او پدر و برادرش (سید رضی) دارای همین جایگاه بودند؛ با این تفاوت که آنان دارای موقعیت فقهی و اصولی سید نبوده‌اند. پیش از او استادش، شیخ مفید هم نزد خلفای زمان موقعیت ویژه داشته تا جایی که کرسی درس کلام و فقه به‌طور رسمی به وی وا نهاده شد و گرچه از امور حکومتی به دور نبود و امیران و سران لشکری و کشوری با وی مراوده داشته (فقیهی ۱۳۶۵: ۳۰۶) و حتی به خاطر پیشامدهایی از بغداد تبعید شد، ولی عهده‌دار هیچ منصب حکومتی نبود و لذا نمی‌توان وی را جزء فقیهان حکمران دانست.

شهید اول

پس از سید مرتضی فقیه نامداری معروف به شهید اول است که به نحوی با حکمرانی ارتباط داشته؛ گرچه ارتباطش چون سید مرتضی نبوده است. وی شمس‌الدین محمد بن شیخ جمال‌الدین مکی معروف به شهید اول است که در سال ۷۳۴ در جیل عامل به دنیا آمد و در سال ۷۶۸ در سن پنجاه و دو سالگی در دمشق به ضرب شمشیر کشته شد.

علت قتل وی سعایت یکی از دشمنانش بود که به او نسبت ارتداد داد و گروهی از مردم هم بدین امر شهادت دادند و صورت جلسه‌ای در این خصوص تنظیم و قاضی شهر صیدا این اتهام را پذیرفت و شهید را دستگیر و روانه دمشق کرد. در دمشق یک قاضی مالکی و یک قاضی شافعی پس از آن که یک سال در حبس نگاهش داشتند به محاکمه او پرداختند؛ درحالی که قاضی شافعی معتقد به توبه بود و قاضی مالکی عقیده به قتل داشت؛ و سرانجام نظر قاضی مالکی تنفیذ شد و در روز پنج‌شنبه نهم جمادی‌الاول سال ۷۸۶ با شمشیر کشته شد و بدنش تا عصر آن روز به دار آویخته بود و بعد سوزانده شد (خوانساری ۱۳۹۲: ۷، ۱۱-۱۰).

این فقیه مورد توجه حاکمان شیعی مذهب - که البته در آن زمان اقلیت کوچکی را تشکیل می‌دادند - بوده است.

منظور از این حاکمان سریداران خراسانند که چون بر مغولان پیروز شدند و دولت مستعجلی را تشکیل دادند احساس نیاز میرم به قانون و اجرای موازین شرعی نموده و لذا از این فقیه دعوت کردند که از منطقه جبل عامل لبنان به خراسان بیاید و امور حقوقی آنان را حل و فصل نماید.

فقیه یادشده نتوانست یا نخواست که به دیار خراسان بیاید؛ ولی کتاب فقهی معروف خود *اللمعة الدمشقیة* را به عنوان دستورالعمل برای شیعیان سربدار فرستاد (خوانساری ۱۳۹۲ ج ۷: ۱۱)؛ و از این لحاظ می توان این فقیه را همراه حکومت شیعه مذهب دانست ولی نه به وسعت و همراهی و نزدیکی سید مرتضی با دستگاه خلافت عباسی.

نکته قابل تأمل و توجه این است که عالمان و فقیهانی که به نحوی با حاکمان مستقر در ایران مانند سربداران خراسان و پادشاهان صفوی که بعداً از ایشان یاد خواهد شد، در ارتباط بوده و مستقیماً دارای سمت‌های حکومتی بودند، عمدتاً از منطقه جبل عامل لبنان به ایران کوچ کرده‌اند و بحث در این خصوص که چرا چنین شده فرصت ویژه‌ای را می طلبد و جالب آن که فقیهانی که با دستگاه خلافت عباسی به نحوی در ارتباط بوده‌اند که می توان شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی را از جمله ایشان نام برد یا اصالتاً عراقی تبار بوده و یا اگر ایرانی بوده‌اند، مانند شیخ طوسی، در سرزمین عراق عرب و عمدتاً بغداد پرورش یافته و عالمان پرورش یافته در محیط عراق کمتر و شاید بتوان گفت به هیچ وجه با حکومت‌های مستقر در ایران - آن‌هم از نوع شیعه مذهب - همکاری نزدیک و تنگاتنگ نداشته‌اند؛ گرچه مرجعیت شیعیان عموماً و به طور خاص شیعیان مستقر در ایران بر عهده آنان بوده و اکثر مردم ایران هم که پس از صفویه، مذهب شیعه را برگزیده‌اند خود را پیرو و مقلد مراجع مستقر در عراق می دانسته و هم‌اکنون هم تا حد زیادی وضع بدین منوال است.

در ارتباط با حضور فقیهان امامیه در دستگاه حکومت‌های مستقر در ایران لازم است این نکته را یادآور شد که از میان عالمان عرب تبار و دانش آموخته در عراق، تنها علامه حلی است که به مناسبتی به دربار سلطان محمد خدابنده، یکی از ایلخانان مغول آمد و مدتی هم در ایران و نزد سلطان بود.

اما حضور وی در ایران به جهت امر حکومتی نبوده؛ بلکه در پی یک معضل فقهی روی داده است که برای سلطان مغول به وجود آمده بود و علامه با دلایل فقهی و مناظراتی که با عالمان دیگر مذاهب داشت آن معضل را حل کرد و از این طریق مورد توجه قرار گرفت و پس از آن، علامه مدتی در دربار این ایلخان توقف نموده و کتبی هم برای رواج تشیع به نام وی تألیف کرده است (خوانساری ۱۳۹۲ ج ۲: ۲۷۹).

با همه این رخدادها و توجه خاص سلطان، این فقیه در هیچ منصب حکومتی وارد نشده و صرفاً به کار درس و بحث و تألیف کتاب پرداخته است؛ و کتبی که در مدت اقامت خود در ایران نوشته برای اثبات عقاید کلامی شیعه امامیه بوده و البته کمک مالی سلطان در این راه شایان

توجه است (خوانساری ۱۳۹۲ ج ۲: ۲۸۱). ولی نوع نگارش با نگارش *اللمعة الدمشقیة* متفاوت است چه نگارش کتاب اخیرالذکر در پی درخواست حاکمان سربدار بود برای حضور شهید اول در دستگاه حکومتی و لذا به نحوی قانونی تلقی می شد جهت نهادینه کردن انقلاب مبتنی بر باور تشیع که از سوی شیعیان سبزوار علیه تسلط مغولان به پیروزی رسیده بود و می رفت که جوشش انقلابی آن فرونشیند و روابط اجتماعی و سیاسی و مدنی آن بر پایه موازین شریعت استوار گردد.

محقق کرکی

این فقیه که نامش علی و معروف به محقق ثانی یا محقق کرکی است، در روستای کرخ نوح بعلبک لبنان چشم به جهان گشود و پس از تحصیلات مقدماتی و مسافرت هایی که به شام و مصر کرد به حوزه علمیه نجف پیوست و در آنجا بود که مورد توجه اولین پادشاه صفوی، شاه اسماعیل قرار گرفت. هنگامی که شاه اسماعیل به بغداد آمد، هدایایی برای عالمان شیعه مذهب و از آن جمله محقق کرکی فرستاد. محقق این هدایا را پذیرفت ولی عالم معاصر وی به نام شیخ ابراهیم قطیفی از پذیرفتن هدایا خودداری کرد و همین امر موجب گفت و گو میان این دو فقیه گشت و قطیفی به استناد آن که نمی توان از اموال سلاطین و جوایز آنان بهره برد چون از راه مشروع به دست نیامده هدایای پادشاه صفوی را رد کرد؛ ولی محقق به استناد آن که حضرت حسن بن علی علیه السلام هدایای معاویه را پذیرفته می توان هدایای شاه ایران را هم پذیرفت و لذا هدایای ارسالی شاه اسماعیل را قبول کرد و به شیخ قطیفی گفت: نه مقام من و تو بالاتر از امام مجتبی علیه السلام است و نه شاه اسماعیل مقام و مرتبه ای پایین تر از معاویه دارد (وردی ۱۹۶۹ ج ۱: ۶۲-۶۱).

خیزش صفویان همانند قیام سربداران ریشه در ارادت صوفیانه به مرشد خانقاه داشت؛ با این تفاوت که این ارادت سخت آتشین و آمیخته به غلو در خصوص امامان شیعه و دشمنی بی سابقه با اهل سنت بود؛ اما وقتی به نتیجه رسید و سررشته داری امور جامعه در عهده صوفیان خانقاه نشین دیروز و صاحبان تاج و تخت امروز قرار گرفت، ضرورت نهادینه شدن حکومت و وجود قانون سخت احساس گشت و همین احساس حضور فقها در دستگاه حکومتی را برای شاهان صفوی به صورت یک امر ناگزیر درآورد.

پادشاهان صوفی مرام وقتی دیدند که اداره مملکت با هیجان های ناشی از ارادت آتشین مریدان و طرح دشمنی شیعه و سنی میسر نیست و لازم است جامعه بر اساس قواعد پذیرفته شده ای اداره شود و چنین قواعدی؛ در حوزه دین، برخاسته از احکام فقهی است و بیان کننده آن هم فقها، دست به دامن ایشان شده و آنان را برای حل و فصل امور به دربار خود فراخواندند.

دعوت از محقق کرکی و واگذاری بسیاری از کارها به او کاملاً حاکی از نیاز مبرم شاهان به فقه و فقهاست؛ و از این به بعد است که فقیهان صاحب قدرت معنوی شده و صوفیان به حاشیه رانده شدند و سنی ستیزی هم تا حدی فروکش کرد.

صاحب کتاب *احسن التواریخ* می گوید:

در آن اوایل مردمان از مسائل مذهب حق جعفری و قواعد و قوانین ائمه اثنی عشری اطلاعی نداشته؛ زیرا که از کتب فقه امامیه چیزی در میان نبود و جلد اول از کتاب *قواعد اسلام* که از جمله تصانیف سلطان العلماء المتبحرین شیخ جمال الدین مطهر حلّی است که شریعت پناه قاضی نصرالله زیتونی داشت از روی آن تعلیم و تعلم مسائل دینی می نمودند (روملو بی تاج ۲: ۹۷۷).

کمبود مآخذ فقهی امامیه در ایران آن روزگار از یکسو؛ و نیاز مبرم پادشاه شیعی مذهب صفوی برای نهادینه کردن تشکیلات حکومتی نوپای خود از سوی دیگر شاه را بر آن داشت تا از محقق کرکی - که البته سابقه آشنایی این دو به حضور شاه اسماعیل در بغداد بازمی گردد - دعوت کند تا به دربار او بیاید.

پس از آن که محقق کرکی به ایران آمد و با شاه اسماعیل در ترویج مذهب تشیع همکاری کرد گفت و گوی میان او و شیخ ابراهیم قطیفی بالا گرفت تا بدان جا که در کتاب‌هایی که علیه یکدیگر نوشتند سخنان تندی میان ایشان ردوبدل شد و شیخ ابراهیم قطیفی بر عمل محقق به جد خرده گرفت و او را به کوته فکری متهم نمود و جهاد با چنین شخصی را از جهاد با شمشیر در راه خدا افضل دانست.

دو رساله از این دو فقیه در دسترس است که در قم با عنوان *الخراجیات* به چاپ رسیده: یکی از آن محقق کرکی است با نام *قاطعة اللجاج فی حل الخراج*، این رساله در خصوص روا بودن اخذ مالیات از زمین‌ها به وسیله دولت نوشته شده و دیگری از شیخ قطیفی است؛ با عنوان *السراج الوهاج لدفع عجاج قاطعة اللجاج* و در این کتاب شیخ قطیفی بر حرمت اخذ مالیات به وسیله سلطان تأکید می نماید.

به هر صورت محقق کرکی از نجف به ایران آمده و در دستگاه سلطنت نوبنیاد صفویه به ترویج و اجرای احکام فقه شیعی مشغول گشته است و با دو پادشاه صفوی به نام‌های شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب فرزند وی معاصر بود و از تأییدات این دو پادشاه برخوردار گشته است.

جایگاه وی در جامعه و حکومت وقت بسیار بالا و شریف بوده بدان حد که شاه مخالف وی را ملعون و مطرود و مردود درباره خویش دانسته است. در فرمانی که شاه طهماسب صادر کرده چنین آمده است:

بسم الله الرحمن الرحيم چون از مؤدای حقیقت انتهای کلام امام صادق علیه السلام که «انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فارضوا به حکما فانی قد جعلته حاکما فاذا حکم بحکم فمن لم یقبله بحکم الله استخف و علینا رد وهو راد علی الله و هو علی حد الشریک»، لایح و واضح است که مخالفت مجتهدین که حافظان شرع سید المرسلین اند با شریک در یک درجه است پس هر که مخالفت خاتم المجتهدین وارث علوم سید المرسلین نائب الائمة المعصومین لزال کاسمه العلی علیا کند و در مقام متابعت نباشد بی شائبه ملعون و مردود و در این آستانه ملائک آشیان مطرود است و به سیاسات عظیمه و تأدیبات بلیغه مؤاخذه خواهد شد. کتبه طهماسب بن شاه اسماعیل صفوی الموسوی (محدث نوری ۱۴۱۵ ج ۲: ۲۸۷-۲۸۲).

شاه طهماسب فرمان مفصل دیگری صادر کرده که در آن پس از توصیف و تمجید متعارف آن زمان از محقق، چنین می گوید:

مقرر فرمودیم که سادات عظام و اکابر و اشراف فخام و امراء و وزراء و سایر ارکان دولت قدسی صفات موصی الیه را مقتدا و پیشوای خود دانسته، در جمیع امور اطاعت و انقیاد به تقدیم رسانیده و آنچه امر نماید بدان مأمور و آنچه نهی نماید بدان منهی بود. هر کس را از متصدیان امور شرعیه ممالک محروسه و عساکر منصوره عزل نماید معزول و هر که را که نصب نماید منصوب دانسته، در عزل و نصب مزبورین به سند دیگر محتاج ندانند و هر کس را عزل نماید مادام که از جانب آن متعالی منقبت منصوب نشود نصب نکنند ... (خوانساری ۱۳۹۲ ج ۴: ۳۶۴).

در همین فرمان املاک زیادی وقف شد تا محقق از بهره آن‌ها برای امور طلاب دین و ترویج شریعت استفاده کند. فقیه مورد نظر با استفاده از این امکانات توانست مذهب شیعه را در ایران استوار سازد و امور دولت را بر مبنای فقه امامیه بنا نهد.

وی ابلاغیه‌ها و دستورالعمل‌هایی به تمام شهرهای متصرفی شهریار صفوی نوشته و از مردم هر شهرستان مالیات مطابق با قانون اسلام درخواست می کرد؛ و چگونگی تدبیر امور رعیت را

به عهده داشت؛ حتی در بسیاری از شهرهای ایران قبله را که مخالف با قانون هیئت بود و خود از آن کمال اطلاع را داشت تغییر داد و دستورالعمل‌هایی برای کارگزاران شهرهای متصرفی نوشت و در آن‌ها مخصوصاً تذکر داد تا آئین دادگری میان مردم برقرار دارند و با رعایا به خوبی سلوک نمایند و طرز گرفتن مالیات و مقدار و مدت آن را برای آنان تبیین کرد. به خصوص دستور داد علمای مخالف را از کار برکنار سازند و از ایجاد خلاف و انحراف عقیده‌ای در میان شیعیان و سایر طبقات که به وسیله آن‌ها به وجود می‌آید، جداً جلوگیری نمایند و فرمان داد تا در هر شهر و دهکده‌ای امام جماعتی تعیین نمایند تا نماز جماعت به پای دارند و شرایع اسلام را به آنان بیاموزند.

این فقیه چنانکه از فرمان یادشده استفاده می‌شود به استناد مسئله ولایت فقیه عهده‌دار امور زیادی شده و می‌توان گفت تقریباً همه امور داخلی کشور ایران به دست وی حل و فصل می‌شده و تنها امور لشکری و امور مربوط به دربار سلطنت و مسائل خارجی کشور ایران که این قسمت هم بسیار محدود بوده است در حوزه اختیارات وی نبوده است.

قابل ذکر است که محقق باینکه در صدد ترویج مذهب جعفری بود بعضی از عالمان شیعه مذهب با او به مخالفت برخاستند، چنانکه پیش‌تر متذکر شدیم شیخ ابراهیم قطیفی در زمره این عالمان بود.

محقق کرکی پیش از هر یک از فقهای پیش از خود به مسائل حکومتی اهمیت داده و پیش و پس از وی فقهی را نمی‌بینیم که مانند وی در امور دولتی دارای اختیارات گسترده و مستظهر به عنایات شاهان باشد.

پس از آن که محقق کرکی در دربار صفویان حضور یافت و مورد توجه قرار گرفت و مردم هم از وی استقبال نمودند عالمان دیگری از منطقه جبل عامل لبنان به سرزمین ایران آمدند و روابط نزدیکی، آن‌هم با قصد اجرای احکام شرعی متخذ از مکتب اهل بیت، با شاهان پیدا کردند.

از معروف‌ترین این عالمان شیخ بهایی و شیخ حر عاملی است که شیخ بهایی عالمی اصولی و ادیب و تا حدی عارف مسلک و مسلط بر ریاضیات و علوم متعارف زمان خود بود و شیخ حر عاملی به لحاظ مسلک فقهی جزء اخباریان شیعه امامیه^۱ محسوب می‌شود. با همه این‌ها نظرات

۱. شیعه در لغت به معنی پیرواست؛ چنانکه در قرآن مجید آمده است: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ...» (صافات: ۸۳) و در فرهنگ اسلامی در ابتدا به معنای دوستدار و پیرو افراد سرشناس صحابه رسول خدا مانند «شیعه علی» و «شیعه عثمان» استعمال می‌شد ولی پس از مدتی رفته‌رفته مضاف الیه این جمله فراموش شد و هرگاه واژه شیعه به کار می‌رفت ←

شیخ بهایی و نیز کتاب *وسائل الشیعه* شیخ حر عاملی برای عالمان و فقیهان امامی مذهب مرجع است و به این لحاظ این دو عالم جایگاه والایی در جامعه علمی دینی ایران دارند و هر دو نفر مورد توجه شاهان صفوی بوده و مناصب قضایی و سیاسی داشته‌اند.

از آن زمان به بعد و با رسمی شدن مذهب شیعه اثنی عشری در ایران فقیهان این مذهب، با حفظ مواضع شرعی خود در نظریه پردازی در خصوص حکومت، با پادشاهان شیعه مذهب ایران روابط مناسب و خوبی برقرار کردند و این روابط به خصوص در دوره قاجار که خود را میراث دار حکومت صفویه می‌دانستند بیشتر شد و شاهان قاجار و به خصوص فتحعلی شاه (دومین شاه این سلسله) به نظرات فقیهان اهمیت داده و برای آنان احترام زیادی قائل بودند.

فقیهان در دوره قاجار تا بدان حد قدرتمند شدند که دومین جنگ ایران و روسیه تزاری با فتوای آنان برای باز پس گرفتن سرزمین‌های اسلامی از حاکمان روس شروع شد و در رأس مجاهدین روحانی بزرگوار سید مجاهد قرار گرفت و مردم هم به استناد فتاوی مراجع در این جنگ به عنوان یک فریضه دینی شرکت کردند.

با همه این احوال گرداننده امور عمومی و مجری احکام و سیاست در همه این ادوار حاکمان و سلاطینی بودند که نه از طریق تنفیذ شرعی برگزیده شده بودند و نه از رأی مردم، بلکه از راه جنگ و ستیز و غلبه عهده دار امور مملکت شده بودند و فقها - تا جایی که امکان داشت - از فرصت استفاده کرده و برای جلوگیری از ظلم و به اجرا در آوردن احکام دینی به این نوع حکومت‌ها نزدیک می‌شدند.

توده مردم هم بر این باور بودند که امور جاری و به خصوص روابط اجتماعی و سیاسی مدنی می‌باید بر مبنای موازین دینی حل و فصل گردد.

→ مقصود دستداران حضرت علی علیه السلام بود. شیعه به این معنی به لحاظ اعتقادی به دو گروه: امامی و غیر امامی، تقسیم می‌شوند.

شیعیانی که باور دارند پس از رحلت پیامبر اسلام (ص)، بنا بر نص، حضرت علی (ع) و فرزندانانش جانشین پیامبر و پیشوای دینی مردمند شیعه امامی نامیده شدند. این گروه به فرقه‌های مختلفی تقسیم شدند که دو فرقه از آنان همچنان در جامعه اسلامی وجود دارند.

یکی فرقه اثنی عشری است که به امامت حضرت علی (ع) و یازده فرزندش معتقدند و هم اکنون بیشتر این فرقه به عنوان شیعه امامی شناخته می‌شوند. دومین فرقه اسماعیلیه‌اند که در باور به امامت تا حضرت جعفر بن محمد صادق (ع) با فرقه اثنی عشری همراه ولی پس از امام صادق به امامت فرزند بزرگ وی که اسماعیل نام داشت و در زمان حیات امام صادق از دنیا رفت، معتقدند و به همین جهت ایشان را شیعیان اسماعیلی می‌نامند. شیعیان دیگر مثل زیدیه در مفهوم شیعه امامی نمی‌گنجند.

این باور در نهضت مشروطه به خوبی متجلی گشت تا بدان جا که اگر فتاوی فقهای سه گانه نجف و در رأس آنان آخوند خراسانی نبود چنین نهضتی به پیروزی نمی انجامید.

پس از استقرار مشروطیت باز هم عالمان دینی جایگاه ویژه‌ای داشتند و متمم قانون اساسی مشروطه بر این نکته در اصل مربوط به تراز تأکید دارد.

با تغییر سلطنت و رخدادهای تاریخ معاصر وضع چنان شد که نفوذ علما و فقها محدود و بلکه نادیده انگاشته شود؛ اما از آنجایی که این نفوذ مبتنی بر باور قلبی مردم بود چنین نشد بلکه به عکس مراجع فقهی دینی جایگاه مستحکم تری در جامعه پیدا کردند.

در اینجا نیاز نیست که رویدادهای سیاسی و اجتماعی دوره پهلوی بازگو شود که یک موضوع تاریخی است و درباره آن سخن گفته شده و جا دارد که مطالب ناگفته بازگو گردد.

آنچه لازم است در ارتباط با فقیهان این دوره مورد توجه قرار گیرد این است که بعد از رحلت آخوند خراسانی که سهم عمده‌ای در ایجاد نظام مشروطیت در ایران داشت و نیز مرجعیت تام، دو مرجع دینی بزرگ در جهان تشیع زمام امور را عهده‌دار شدند: یکی سید ابوالحسن اصفهانی و دیگری حسین بروجردی.

این دو مرجع سترگ نه تنها با حکومت همکاری نداشتند بلکه به نوعی مخالف با اقدامات حکومت بودند.

شرایط موجود در آن زمان که می‌تواند رواج مسلک کمونیسم و سرایت جنگ جهانی دوم به کشور ایران را از اهم آن‌ها دانست و پاره‌ای از مقولات سیاسی و اجتماعی، موجب شد که این دو مرجع و به خصوص بروجردی اهتمام خود را صرف حفظ موجودیت حوزه علمیه دینی بنمایند. البته در شرایط حادی مانند مسئله فلسطین و یکی دو مورد دیگر بروجردی؛ چنانچه اسناد حکایت می‌کند تذکرات لازم را به سلطان وقت داده‌اند.

این دو فقیه که مرجعیت تام و گسترده‌ای داشتند در مسائل سیاسی دخالتی نمی‌کردند و همین امر چه بسا باعث گفت‌وگو و مباحثاتی بین طلاب علوم دینی و علاقه‌مندان به مسائل اجتماعی می‌شد.

امام خمینی و حکومت

چهارمین فقیهی که مرتبط با امر حکومت بوده سید روح‌الله موسوی خمینی است که با شروع نهضت مردمی در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ به امام خمینی مشتهر و معروف شد.

این فقیه بزرگوار که عنوان امام (=پیشوا) به خود گرفت و پس از پیروزی انقلاب، جمهوری اسلامی ایران را پایه‌گذاری کرد با فقیهان سه‌گانه پیشین تفاوت‌هایی دارد. نخستین تفاوت این که ایشان در سرزمین ایران نشوونما کرده و در حوزه‌های علمیه ایران دوره تحصیلات علوم دینی خود را تا مرحله اجتهاد و استادی دروس دینی به اتمام رسانده است. درحالی که سه فقیه یادشده پیشین تباری عرب داشته و عمدتاً دوران زندگی‌شان در سرزمینی غیر از ایران طی شده است.

البته امام خمینی مدت پانزده سال در ترکیه و نجف اشرف بوده‌اند و این توقف برخلاف میلشان و از روی اجبار بوده است.

تفاوت بعدی آنکه، ایشان از ابتدای حضور در حوزه علمیه، به‌خصوص حوزه علمیه قم، با مسائل سیاسی سروکار داشته و صاحب‌نظر بوده‌اند، گرچه به خاطر شرایط خاص آن دوره و به‌ویژه پاسداری از مقام مرجعیت حائری و بروجردی در خصوص امور سیاسی اظهارنظر صریح نمی‌نکردند ولی اصحاب خاص و طلاب علوم دینی که از نزدیک با ایشان در تماس بودند از چگونگی اندیشه ایشان در امور سیاسی تا حد زیادی اطلاع داشتند و به همین جهت آن دسته از طلاب علوم دینی که افزون بر فراگیری فقه و اصول مشتاق اجرای احکام دینی در جامعه بودند به ایشان ارادت می‌ورزیدند و به نحوی ایشان را افضل فقها می‌دانستند.

باید یادآور شد که حوزه علمیه قم هم به‌نوبه خود با دیگر حوزه‌های علمی تشیع تفاوت دارد به این معنا که این حوزه علمی دینی افزون بر ویژگی‌های مشترک با دیگر حوزه‌های علمیه شیعه، دارای سه خصوصیت مهم است که در دیگر حوزه‌های علمی شیعه کم یا بی‌سابقه است: نخست استقلال مالی این حوزه سترگ است که چون از آغاز به اتکای نیت خیر مؤسس آن و کمک‌های مالی مردم مؤمن کار خود را شروع کرد هرگز از دولت و حکومت کمک نگرفت، بلکه بارها کمک‌های عرضه‌شده را رد کرد.

گرچه بیم آن می‌رفت که با گسترده‌گی حوزه تأمین هزینه آن مواجه با اشکال گردد؛ اما اقبال مردم به این حوزه مقدس چنین ترسی را برطرف ساخت و هرقدر طلاب علوم دینی بیشتر بدان رو آوردند امکانات مالی مناسبی هم برای آنان فراهم گشت.

خصوصیت دوم حوزه علمیه قم توجه به علوم روز و مسائل مبتلابه جامعه و در رأس آن مسئله دولت و حکومت است. طلاب علوم دینی قم در کار درسی خود به فقه و اصول اکتفا نکرده بلکه به تحصیل علوم متداول زمان نیز پرداختند و گرچه این کار در ابتدا با واکنش‌های نامهربانه‌ای مواجه می‌شد، ولی رفته‌رفته جای خود را باز کرده و به‌طور علنی و رسمی بیشتر

طلاب علوم متداول روز را فراگرفته و در حد نیاز با آنها آشنا شدند.

همچنین دانش آموختگان حوزه قم در بیان مسائل دینی به بیان واجبات و محرمات اکتفا نکرده و مسائل مردم را منحصر در این امور آن‌هم به صورت تئوری ندیدند، بلکه مسائل اجتماعی و سیاسی جامعه را مرتبط به مسائل حلال و حرام دانسته و همگام با طبقات گوناگون ملت در شئون اقتصادی و سیاسی و اجتماعی با ملاک‌های دینی وارد شده و دیدگاه مذهبی را بیان می‌داشتند. این برخورد شاید در ابتدا چندان مورد تأیید بعضی از محافظه کاران نبود، ولی رفته رفته به دلیل اتکای آن به اصول و مبانی اسلامی و تأییدی که مردم مسلمان از آن می‌کردند، جایگاه خاص خود را یافت و سرانجام منجر به رهبری در انقلاب اسلامی ایران، آن‌هم به رهبری امام خمینی، گشت که باید تاریخ آن را جداگانه نوشت.

ویژگی سوم حوزه قم، تجدید حیات فرهنگی دینی است که در چاپ کتاب و انتشار آثار گذشتگان و عرضه آثار جدید تبلور یافت و در همین مسیر است که آثار دینی سترگ به زبان فارسی عرضه شد.

نقش حوزه علمیه قم در مطبوعات و جراید را می‌توان در همین ردیف نام برد که در اینجا صرفاً بدان اشاره می‌شود و در جای خود باید «نحوه برخورد حوزه قم با امور فرهنگی» را جداگانه به بحث گذاشت.

افکار و اشارات امام خمینی و فقیهان همفکر ایشان در این ویژگی‌ها تأثیر بسزایی داشت و متقابلاً گسترش این نوع فعالیت‌ها کمک کرد تا اهدافی که بعد از پیروزی انقلاب به منصفه ظهور پیوست به وسیله امام خمینی ترویج گردد.

سومین تفاوت امام خمینی در ارتباط با حکومت و سیاست با سه فقیه یادشده در بالا صلابت و شجاعت ایشان در نقد کار حاکمان وقت است.

فقهای پیش و معاصر ایشان به لحاظ شأن فقهاتی و انتظاراتی که جامعه دینی از آنان داشت حکومت‌ها را نصیحت و نقد می‌کردند، ولی هیچ فقیهی را نمی‌توان یافت که چون ایشان بر حکومت وقت تاخته باشد.

مروری بر بیانات ایشان در مدرسه فیضیه در عاشورای سال ۱۳۴۲ شمسی گواه این ادعا است:

«آقا! من به شما نصیحت می‌کنم؛ ای آقای شاه! ای جناب شاه! من به تو نصیحت می‌کنم؛ دست بردار از این کارها، آقا! اغفال دارند می‌کنند تو را. من میل ندارم که یک روز اگر بخواهند تو بروی، همه شکر کنند...» (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۱: ۲۴۵).

تفصیل این بیانات در اسناد انقلاب اسلامی وجود دارد و آنچه در اینجا آمد به خوبی حاکی از شجاعت، صلابت و ازجان‌گذشتگی این فقیه در وصول به اهداف خویش است. باید به خاطر آورد که چنین سخن گفتن با شاه در آن شرایط برای هیچ کس قابل تصور نبود و هرگز در تاریخ، فقهی را نمی‌توان یافت که با سلطانی به مراتب کم قدرت‌تر از محمدرضا پهلوی چنین محاجه کرده باشد.

چهارمین و عمده‌ترین امری که امام خمینی را از فقیهان حاکم پیشین متمایز می‌سازد این است که ایشان به همکاری با حکومت قانع نبوده بلکه درصدد تشکیل حکومت برآمده و در این کار توفیق یافتند.

گرچه فقیهان از اکثر حاکمان با صفت جائز یاد می‌کردند و همکاری با آنان را روا نمی‌دانستند مگر آنکه مستلزم احقاق حق و یا رواج دین باشد؛ اما این فقیهان درصدد ایجاد حکومتی مبتنی بر موازین شرعی برنیامده و حداکثر فعالیتشان ایجاد امید در دل شیعیان بوده که امام زمان (عج) ظهور می‌کند و حکومت عدل الهی را برقرار می‌سازد؛ اما بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران با حفظ این اندیشه در پی آن بود که آنچه را مردم انتظار دارند با ظهور حضرت حجت واقع شود - اگر نه به تمامی بلکه به قدری که امکانش فراهم است - محقق سازد و این کار را یک وظیفه شرعی برای همه مسلمانان و در صف مقدم برای فقها می‌دانست.

صاحب این قلم به خاطر دارد که وقتی در جراید و روزنامه‌ها در سال‌های ۱۳۴۰ و ۴۱ و شاید ۴۲ بحث از کرانه رود اردن و اشغال آن به وسیله دولت متجاوز صهیونیستی بود ایشان در درس خارج فقه مکاسب به مناسبتی مطالبی در این خصوص بیان فرمودند و بر این نکته تأکید کردند که چرا سخن از کرانه رود اردن است؟! باید وجود حکومت اسرائیل مورد بحث قرار گیرد. صرف نظر از این که بازگو کردن چنین نظری شجاعت و ایمان ویژه‌ای را می‌طلبد، حاکی از اندیشه ایشان در خصوص امور سیاسی است، آن هم در زمانی که سخن از این گونه امور تاب و به حساب می‌آمد.

و بالاخره آخرین خصوصیتی که می‌توان برای بنیان‌گذار جمهوری اسلامی؛ در ارتباط با حکومت برشمرد، نظر ایشان در حفظ چنین نظامی است. ایشان بر حفظ آن تا بدان حد مصر بودند که آن را مقدم بر انجام هر واجبی می‌دانستند و بارها اظهار نموده بودند که «حفظ نظام از اوجب واجبات است.» پرداختن به تبیین این نظر فرصت ویژه و گسترده‌ای را می‌طلبد که بحث آن را باید به حوزه‌های علمی اعم از سنتی و دانشگاهی و انهاد تا با توجه به مبانی دینی چنین نظری را مورد کنکاش قرار دهند.

منابع

- امام خمینی، سید روح‌الله. (۱۳۸۵) *صحیفه امام* (دوره ۲۲ جلدی)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهارم.
- خوانساری، محمدباقر موسوی. (۱۳۹۲ق) *روضات الجنات فی احوال العماء والسادات*، قم: مکتبه اسماعیلیان.
- روملو، حسن بیگ. (بی تا) *احسن التواریخ*، بی جا، بی تا.
- سید مرتضی، علی بن حسین علم الهدی. (۱۳۹۰ق) *الانتصار فی ما انفردت به الامامیه*، قم: ناشر الشریف المرتضی.
- فقیهی، علی اصغر. (۱۳۶۵) *آل بویه و اوضاع زمان ایشان با نموداری از زندگی مردم آن عصر*، تهران: انتشارات صبا.
- محدث نوری، میرزا حسین. (۱۴۱۵ق) *خاتمه مستدرک الوسائل*، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- وردی، علی. (۱۹۶۹) *لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث*، بغداد: الرشاد.

